

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه مباحث گذشته

بحث در روایاتی است که در شرط هفتم وارد شده است. تا اینجا دو روایت را مورد بررسی قرار دادیم. در این باب صاحب وسائل دوازده روایت نقل می‌کند که روایت اول با دهم و روایت چهارم با هشتم یکی هستند. پس از دوازده روایت به ده روایت رسیدیم، که اینها در نتایج که بعداً می‌گوئیم نقش دارد.

روایت چهارم

سند حدیث: «وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا ع.»
 عن اchiedma مراد یا امام باقر یا امام صادق (علیہما السلام) است چون محمد بن مسلم از یکی از ایشان نقل حدیث می‌کند.

متن حدیث: «لَيْسَ عَلَى الْمَلَّاحِينَ فِي سَفِينَتِهِمْ تَقْصِيرٌ - وَلَا عَلَى الْمُكَارِي وَ الْجَمَالِ»^[1] این افراد نباید نماز را قصر بخوانند و نمازشان تمام است. این روایت با روایت هشتم این باب مشترک است.^[2]

پرسش دلائل حدیث

در متعلق «فی سفینتھم» دو احتمال وجود دارد:

1- متعلق به ملاحین است؛ یعنی کسی که در کشتی خودش خانه دارد پس یا اصلاً حاضر ندارد چون کشتی دائماً در حال حرکت است و یا حضورش در کشتی است؛ در نتیجه این روایت هم مثل روایات بیوهم معهم است و لیس باید بر سر مجموع بیاید یعنی «لیس علی الملاحین فی سفینتهم تقصیر.»

این برداشت مؤید مطلبی است که در اشکال به مرحوم آقای بروجردی بیان کردیم که ایشان گفتند درباره آیه «إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ»^[3] گفتند آیه جایی را می‌گوید که سفر بر شخص عارض شود در حالی که ما گفتیم آیه اطلاق دارد یعنی وقتی اذا سافرتم خواه سفر دائمی یا عارضی باشد، حضر داشته باشد یا نداشته باشد پس در مسئله تمامیت نماز وجود حضر لازم نیست. اینها مؤیداتی است برای این‌که بگوئیم عنوان «بیوتهم معهم» عنوان مشیر دارد.

نکته دیگر این‌که، مسئله‌ای که مرحوم سید و به تبع ایشان مرحوم امام دارند که ملاحین دو گروه هستند: الف- ملاحینی که

خانه‌شان در کشتی است ب- ملاحینی که خانه‌شان در غیر کشتی است، به حسب ظاهر ریشه در این روایت دارد.

2- متعلق به تقصیر است؛ یعنی «لیس علی الملاحین تقصیر فی سفینتهم». مادامی که در سفینه رفت و آمد می‌کنند نمازشان قصر نیست. به نظر ما روایت ظهور در احتمال دوم دارد، نه احتمال اول که این روایت را به روایات بیوتهم معهم برگردانیم. مؤید این احتمال تعلق «فی سفنهم» به «یتمون» در روایت هفتم این باب است که روایت را ذکر خواهیم کرد.

روایت پنجم، ششم و هفتم

روایت پنجم، روایت اسحاق بن عمار است که در شرط ششم مفصل از آن بحث کردیم.^[4] روایت ششم هم مربوط به اعرابی است.^[5] در روایت هفتم هم که سندش خوب است می‌فرماید «أَصْحَابُ السُّفُنِ يَتَمَوْنَ الصَّلَاةَ فِي سَفْنِهِمْ».^[6] این روایت همان‌طور که اشاره کردیم، مؤید احتمال دومی است که در روایت چهارم بیان کردیم و گفتیم «فی سفینتهم» متعلق به «تقصیر» باشد یعنی «لیس علی الملاحین تقصیر فی سفینتهم». در این روایت امام صادق (علیه السلام) ابتدا می‌فرماید «اصحاب السفن يتمون الصلاة» در ادامه می‌گوید «فی سفنهم» که این فی سفنهم متعلق به يتمون است.

روایت نهم

سند حدیث: «وَعَنْهُ (شیخ طوسی) عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي زِيَادٍ (سکونی) عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ ع.»

در مورد سکونی که عامی است بحث واقع شده که آیا روایتش معتبر است یا نه؟ کثیری از بزرگان قائل‌اند که او ولو عامی است اما مورد اعتماد است. در مقابل برخی مثل صدوق می‌گویند به روایاتی که سکونی متفرد به آن است عمل نمی‌کنیم. این روایت هر چند از روایاتی است که سکونی در آن متفرد است (یعنی در باب تمام خواندن نماز این گروه‌ها در یک روایت چهار گروه و در یک روایت پنج گروه داریم، اما سکونی می‌گوید هفت گروه) اما چون فقها به آن عمل کرده‌اند مواجه با مشکل نیست.

متن حدیث: «سَبْعَةٌ لَا يُقْصِرُونَ الصَّلَاةَ - الْجَابِي الَّذِي يَدُورُ فِي جَبَايَتِهِ (کسانی که جمع‌کننده زکات و صدقات هستند یا کسانی که مالیات جمع می‌کنند) - وَ الْأَمِيرُ الَّذِي يَدُورُ فِي إِمَارَتِهِ (امیری که در محل امارتش دور می‌زند و از شهرهای مختلف سرکشی می‌کند) - وَ التَّاجِرُ الَّذِي يَدُورُ فِي تِجَارَتِهِ مِنْ سَوْقٍ إِلَى سَوْقٍ (تاجری که دور می‌زند و جنسش را به این شهر و آن شهر می‌برد تا بفروشد) - وَ الرَّاعِي (چوپان) - وَ الْبُدَوِيُّ - الَّذِي يَطْلُبُ مَوَاضِعَ الْقَطْرِ وَ مَنَبِتَ الشَّجَرِ وَ الرَّجُلُ الَّذِي يَطْلُبُ الصَّيْدَ - يُرِيدُ بِهِ لَهْوُ الدُّنْيَا (کسی که به کوهها سفر کرده و برای لهو دنیا شکار کند که بعضی از امرا در زمان گذشته همین‌طور بودند) - وَ الْمُحَارِبُ الَّذِي يَقْطَعُ السَّبِيلَ».^[7]

بررسی دلالت حدیث

در عبارت «وَ التَّاجِرُ الَّذِي يَدُورُ فِي تِجَارَتِهِ» و از کلمه «الذي» استفاده می‌شود که تاجر دو گروه داریم: الف- دور فی تجارته ب- لایدور فی تجارته، گروه اول نمازشان تمام و گروه دوم نمازشان قصر است؛ در نتیجه اگر جایی یا امیر هم در حرکت نباشند و دور نزنند، نمازشان قصر است.

سند حدیث: «أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيُّ فِي الْمَحَاسِنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سُلَيْمَانَ الْجَعْفَرِيِّ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع.» حدیث به جهت وجود «عمن ذكره» در سند، مرسل است.

متن حدیث: «كُلُّ مَنْ سَافَرَ فَعَلَيْهِ التَّقْصِيرُ وَ الْإِفْطَارُ غَيْرَ الْمَلَّاحِ - فَإِنَّهُ فِي بَيْتٍ وَ هُوَ يَتَرَدَّدُ حَيْثُ شَاءَ.» غیر از ملاحین، هر کسی که سفر می‌کند باید نمازش را قصر و روزه را افطار کند.^[8]

بررسی دلالت حدیث

قبلاً گفتیم تعبیر «بیته معه» موضوعیت ندارد بلکه عنوان مشیر به کثرت سفر است؛ ولی بعضی از آقایان نسبت به این مطلب استبعاد داشتند. این روایت دلالت روشن‌تری بر مقصود ما دارد چون امام (علیه السلام) نفرمود «بیته معه» بلکه می‌فرماید «فإنه فی بیت و هو یتردد حیث شاء»؛ یعنی بیتش متحرک است و ثابت نیست که اشاره به سفره اکثر من حضره دارد.

روایت دوازدهم

سند حدیث: «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ (صدوق) فِي الْخِصَالِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ (موثق) عَنِ السَّعْدِ أَبِي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ رَفَعَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع.» حدیث به جهت وجود «رفعه» در سند، مرفوعه است.

متن حدیث: «خَمْسَةٌ يُتَمَوَّنَ فِي سَفَرٍ كَانُوا أَوْ حَضَرُوا - الْمُكَارِي وَ الْكَرِيُّ وَ الْأَشْتَقَانُ - وَ هُوَ الْبَرِيدُ وَ الرَّاعِي وَ الْمَلَّاحُ لِأَنَّهُ عَمَلُهُمْ.» در مورد عبارت «الاشتقان و هو البرید» بسیاری از فقها مانند صاحب جواهر، مرحوم بروجردی و... گفتند که «البرید» تفسیری است که خود صدوق برای اشتقان آورده‌است و إلا مراد از اشتقان همان دشتبان و امین البیادر است.

بررسی مفهوم عدد در روایات دوم، نهم و دوازدهم

در روایت دوم (صحیحه زرارة) گفتیم امام (علیه السلام) چهار گروه را ذکر کردند که نمازشان تمام است: مکاری، کری، راعی و اشتقان؛ در روایت دوازدهم، گروه پنجم که ملاح است به آن‌ها اضافه شد. در روایت سکونی هم هفت طائفه را ذکر کرده بودند. بحث این است که آیا این اعداد مفهوم دارد یا نه؟

در اصول محققین قائل‌اند به این‌که عدد مفهوم ندارد مگر در جایی که متکلم در مقام مفهوم باشد. مثلاً اگر سؤال کردند که چند روز باید برای کفاره روزه بگیریم و گفتند ده روز، معلوم می‌شود در مقام مفهوم است پس نه روز فایده ندارد یا مثلاً در مورد حد نصاب زکات هم شارع در مقام مفهوم بوده‌است پس باید مطابق عددی که ذکر شده عمل کرد.

اما اگر متکلم در مقام مفهوم نباشد، آن عدد مفهوم ندارد. یکی از راه‌هایی که فقیه می‌تواند بفهمد اعداد مذکور در روایات در مقام مفهوم هست یا نیست، تعدد یا عدم تعدد اعداد است؛ به این بیان که اگر در یک روایت چهار، در یک روایت پنج و در روایت دیگر هفت آمد، این تعدد قرینه است بر این‌که این عددها مفهوم ندارد. البته علت ذکر عدد به این جهت بوده که مثلاً امام علیه السلام آن‌چه که مبتلابه بوده که همان چهار یا پنج یا هفت گروه است را ذکر کرده‌اند.

پس اعداد مذکور در روایات این شبهه و توهم را ایجاد نکند که بین این روایات تعارض وجود دارد؛ چون یک روایت می‌گوید

چهار گروه یک روایت می‌گوید پنج گروه و یک روایت می‌گوید هفت گروه باید نمازشان را تمام بخوانند. چون در جواب می‌گوئیم تعدد، قرینه بر عدم مفهوم است.^[9]

اختلاف دیدگاه مرحوم بروجردی و خوئی در برخورد با روایات

بین فقهای معاصر، مرحوم آقای بروجردی و مرحوم محقق خوئی (قدس سرهما) در برخورد با این روایات دو راه متفاوت را طی کرده‌اند. مخصوصاً مرحوم آقای خوئی که یک راهی را رفته‌اند که من در کلمات دیگران ندیدم. ما ابتدا بیان مرحوم آقای بروجردی و بعد بیان آقای خوئی را مطرح می‌کنیم.

اجمال کار استنباطی آقای بروجردی این است که ابتدا در صدد این هستند که تعبیر قدما را تثبیت کنند یعنی از تمام این روایات عنوان «من کان سفره اکثر من حضره» را استفاده کرده و مسئله شغل را انکار کنند. اما در ادامه عدول می‌کنند و می‌گویند الغاء خصوصیت از این روایات مشکل است و ما باید بگوئیم من کان شغله السفر (تعبیر متأخرین) ملاک است.

در مقابل مرحوم آقای خوئی ملاک «من کان شغله السفر» را به کیفیتی دیگر قبول می‌کنند به این بیان که آقایان از روایات، «من کان شغله السفر» را استنباط می‌کنند؛ اما ایشان «من کان شغله فی السفر» (یا سفر مقدمه شغل است) مثل طبیب، معلم، دانشجو، طلبه، یا معلمی که باید از جایی به جای دیگر برود و درس بدهد را با یک راههای استنباطی ملحق است به «من کان شغله السفر» می‌کنند و چیزی شبیه کلمات قدما منتهی نه با تعبیری که قدما گفتند را به کرسی می‌نشانند.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] «و عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا ع قَالَ: لَيْسَ عَلَى الْمَلَّاحِينَ فِي سَفِينَتِهِمْ تَقْصِيرٌ - وَ لَا عَلَى الْمُكَارِبِ وَ الْجَمَالِ.» وسائل الشیعة، ج 8، ص: 485.

[2] «و بِإِسْنَادِهِ عَنْ (أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى) عَنْ أَبِي الْمَغْرَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا ع قَالَ: لَيْسَ عَلَى الْمَلَّاحِينَ فِي سَفِينَتِهِمْ تَقْصِيرٌ - وَ لَا عَلَى الْمُكَارِبِ وَ لَا عَلَى الْجَمَالِينَ.» وسائل الشیعة، ج 8، ص: 486.

[3] نساء، 101.

[4] «عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَلَّاحِينَ وَ الْأَعْرَابِ هَلْ عَلَيْهِمْ تَقْصِيرٌ - قَالَ لَا بَيُّوتُهُمْ مَعَهُمْ.» وسائل الشیعة، ج 8، ص: 485 و 486.

[5] «و عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ جَعْفَرٍ الْجَعْفَرِيِّ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: الْأَعْرَابُ لَا يُقْصِرُونَ وَ ذَلِكَ أَنَّ مَنَازِلَهُمْ مَعَهُمْ.» وسائل الشیعة، ج 8، ص: 486.

[6] «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْعَلَوِيِّ عَنِ الْعَمْرَكِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ع عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: أَصْحَابُ السُّفُنِ يَتِمُّونَ الصَّلَاةَ فِي سُفُنِهِمْ.» وسائل الشیعة، ج 8، ص: 486.

[7] «و عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي زِيَادٍ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ ع قَالَ: سَبْعَةٌ لَا يُقْصِرُونَ الصَّلَاةَ - الْجَابِي الَّذِي يَدُورُ فِي جَبَابَتِهِ - وَ الْأَمِيرُ الَّذِي يَدُورُ فِي إِمَارَتِهِ - وَ التَّاجِرُ الَّذِي يَدُورُ فِي تِجَارَتِهِ مِنْ سَوْقٍ إِلَى سَوْقٍ - وَ الرَّاعِي وَ الْبُدُوِي - الَّذِي يَطْلُبُ مَوَاضِعَ الْقَطْرِ وَ مَنَبَتِ الشَّجَرِ وَ الرَّجُلُ الَّذِي يَطْلُبُ الصَّيْدَ - يُرِيدُ بِهِ لَهْوُ الدُّنْيَا - وَ الْمُحَارِبُ الَّذِي يَقْطَعُ السَّبِيلَ.» وسائل الشیعة، ج 8، ص: 486 و 487.

[8] «حَمْدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيُّ فِي الْمَحَاسِنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سُلَيْمَانَ الْجَعْفَرِيِّ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: كُلُّ مَنْ سَافَرَ فَعَلَيْهِ التَّقْصِيرُ وَ الْإِفْطَارُ غَيْرَ الْمَلَّاحِ - فَإِنَّهُ فِي بَيْتٍ وَ هُوَ يَتَرَدَّدُ حَيْثُ شَاءَ.» وسائل الشیعة، ج 8، ص: 487.

[9] □ این بحث در روایاتی که ثواب افعال را در روایات ذکر می‌کنند مفید است. مثلاً در یک روایت برای ثواب زیارت امام حسین (علیه السلام) بر هر قدمی یک حج و یک عمره و در روایات دیگر کمتر و در روایت دیگر بیشتر ذکر شده است. این‌ها با یکدیگر تعارض ندارند چون اولاً حمل آن گاهی اوقات به نحوه نیت‌ها و معرفتها نسبت به امام (علیه السلام) است یعنی بستگی دارد کسی که به کربلا می‌رود چه مقدار عارفاً بحقه این سفر را می‌رود؟!

ثانیاً این‌که در بعضی از روایات گاهی اوقات از ائمه پرسیدند ثواب فلان کار چقدر است؟ مثلاً در روایتی راجع به مذاکره علم از یکی از ارکان دین نقل شده که ایشان ابتدا فرمودند مثلاً ثوابش به اندازه ده ختم قرآن است. وقتی راوی تعجب کرد فرمودند صد ختم قرآن. مجدداً که راوی تعجب کرد فرمودند هزار ختم قرآن! این‌ها برای این است که یک عمل قابلیت‌های متعددی دارد مثلاً یک نوع مذاکره علم به اندازه ده ختم قرآن، نوع دیگر مذاکره علم به اندازه صد ختم قرآن است و اینها مانعی ندارد. لذا عدد در روایات غالباً مفهوم ندارد و برای اختلاف مراتب است.

کما این‌که در تفکر هم چنین است مثلاً یک وقت مجتهد جامع الشرایط در مورد خدای تبارک و تعالی تفکر می‌کند که ممکن است به اندازه هفتاد سال عبادت ارزش داشته باشد ولی گاهی یک آدم عادی تفکر می‌کند که ممکن است تفکر او به اندازه عبادت یک سال باشد.

ما در کتاب الحج در مورد روایاتی که می‌گفتند حج افضل از صلاة است بحث کردیم و اثبات کردیم که این افضل‌ها، نسبی است نه حقیقی؛ یعنی وقتی می‌گوئیم افضل اعمال امتی انتظار الفرج به این معنا نیست که انتظار الفرج از صلاة یا جهاد بالاتر باشد بلکه این را به قیاس به بعضی از جهات حساب می‌کنند که از یک جهاتی افضل است. نتیجه این می‌شود که نماز از جهاتی و حج از جهاتی و روزه از جهاتی و جهاد از جهاتی دیگر افضلیت دارد.